

فصل پنجم

علم غیب

مقدمه

علم از آن جهت که از سنخ وجود است مراتب گوناگون دارد؛ بعضی در مرحله وهم و خیال و برخی دیگر راجع به مرحله عقل می‌باشد. بدیهی است علم در رتبه وهم و خیال هرگز به‌پای علم در رتبه عقل نمی‌رسد. قسم دیگری از علم نیز وجود دارد که از نورانیت قلبی و تزکیه نفس سرچشمه می‌گیرد. تفاوت اساسی این علم با علوم معمولی آن است که برترین دانش بوده و علوم دیگر در رتبه او نیستند، زیرا دارندگان آن، پیامبران و اولیای الهی‌اند و متعلق آن لوح محفوظ است. این علم، همان علم به اسرار و عالم غیب می‌باشد، که از حیطة علم دیگر انسان‌ها بیرون است. از طرفی، این علم ذاتاً مخصوص خداوند است، و بالعرض در حیطة علم افراد مخصوص و بندگان خاص الهی قرار می‌گیرد که مظهر ظهور اسما و صفات خداوند در عالم آفرینش‌اند. در این نوشتار برآنیم ابتدا این نوع علم با دلایل متقن برای انبیا و اولیا ثابت گردد و سپس به برخی از موارد که پیامبر اعظم از غیب خبر داده است اشاره شود.

معنای غیب

غیب از نظر مفهوم لغوی، به معنای «پنهان و ناپیدا بودن» است و به «شك» نیز از آن جهت که در این حالت چیزی بر انسان معلوم و پیدا نیست «غیب» اطلاق می‌شود: الغیب کلّ ما غاب عنک؛ غیب، یعنی هر چیزی که از تو پنهان باشد». «یؤمنون بالغیب» ایمان به آن چیزی که از آنها پنهان است. «کل ما غاب عنهم مما أنبأ هم به، فهو غیب» هر چیز که پنهان باشد و از او خبر بدهد، غیب است.^۱

«غیب» گاهی نیز بر امری اطلاق می‌شود که از دایره شناخت حسّی بیرون است، مثل این‌که گفته می‌شود: خورشید از دیدگان ما پنهان شد. گاهی مراد از «غیب» امری است که از دایره ادراک ما به‌طور مطلق بیرون است و این خود دو گونه می‌باشد:

- ۱ - غیبی که از قلمرو ادراک حسّ و عقل خارج است، مانند کنه ذات باری تعالی.
- ۲ - اضافی؛ یعنی برای بعضی از افراد پنهان و برای برخی دیگر آشکار می‌باشد، مانند بعضی از کرات آسمانی که برای منجمان معلوم و برای دیگران - که تجهیزات لازم راندارند - غایب است.^۲

بنابراین، از بررسی موارد لفظ غیب، این حقیقت به دست می‌آید که مقصود از «غیب» همان امور پنهان از حس است؛

^۱ . ابن‌منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۵۱ .

^۲ . حونری، تاج العروس، ج ۱۰، ص ۲۷۴ .

یعنی اموری که از قلمرو ابزار و آگاهی‌های مادی بیرون می‌باشند؛ چنان‌که در تعریف غیب گفته می‌شود:

«ما غاب من الخلق علمه و خفی مأخذه»^۳.

«علمش از مخلوق پوشیده و راه وصولش پنهان باشد».

همچنین گفته شده:

«ما لا یدرک بالحس و لا یفهم بالعقل»^۴.

«نه با حس درک و نه با عقل فهمیده می‌شود».

پس آن دسته از معلومات که از چشم نوع مردم پنهان و پوشیده است و تنها عده اندکی با فراست آن امور را دریافته

و از آینده خبر می‌دهند و احیاناً همان‌طور واقع می‌شود غیب نامیده نمی‌شود و خبر دادن از غیب نیست، مانند پیش‌بینی‌های بعضی از اهل سیاست یا مرتاضان و یا تعبیر خواب‌ها. این‌ها يك نوع حدس و پیش‌بینی است، که داخل در علم غیب نمی‌باشد.

اقسام علم غیب

پیش از پرداختن به تحلیل و بررسی دلایل علم غیب، لازم است به تقسیم علم غیب اشاره شود، زیرا عدم توجه به این تقسیم

ممکن است سبب سوء فهم و یک‌سان شمردن علم غیب خداوند با علم غیب انبیا و اولیا گردد. چه این‌که سبب انکار علم غیب

برای غیر خدا به دلیل خلط بین این دو گونه از علم غیب می‌باشد. علم غیب به يك اعتبار، به بالذات و بالعرض تقسیم می‌گردد.

الف) علم غیب بالذات: علم غیب بالذات مخصوص خداوند سبحان است. حتی پیامبران الهی و امامان پاك

علیهم‌السلام

و فرشتگان از آن آگاهی ندارند. آیات و روایاتی گواه این مدعا می‌باشد؛ از جمله آیه مبارکه:

«عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو»^۵.

«کلیدهای غیب پیش خداوند است، جز او کسی بر آن‌ها آگاه نیست».

و آیه:

«قُلْ لا یعلم من فی السموات و الارض»^۶.

«بگو ای پیامبر که غیر خداوند کسی غیب آسمان‌ها و زمین را نمی‌داند».

«و لله غیب السموات و الارض»^۷.

«فقط خداوند است که غیب آسمان‌ها و زمین را می‌داند».

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«ان لله عزوجل علمین علم لا یعلمه الا هو و علم علمه ملائکته و رسوله...»^۸.

«برای خدای عزوجل دوگونه علم است: علمی که جز خدای سبحان کس دیگری از

آن آگاه نیست

^۳ . فصول المهمه، ص ۳۶۰ .

^۴ . کشف الاسرار، ج ۱، ص ۴۶ .

^۵ . انعام: ۵۹ .

^۶ . نمل: ۶۹ .

^۷ . نحل: ۷۷ .

^۸ . اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷۶ .

و دیگر علمی که به ملائکه و رسولش آموخته است».

سبب اصلی اختصاص بعضی از امور غیبی به خدای سبحان، آن است که هستی هر موجودی غیر از خداوند محدود بوده و نمی‌تواند به چیزی که از او غایب و از محدوده وجود او بیرون است، علم پیدا کند. تنها وجود نامحدود و بی‌نهایت که محیط بر همه چیز و همه کس است، خدای سبحان می‌باشد و او به‌طور مطلق دارای صفت علم غیب است و علم او ذاتی می‌باشد؛

از کسی نیاموخته و غیر از او هیچ کسی علم ذاتی ندارد.^۹ اگر کسی به این عقیده باشد که علم انبیا و اولیای الهی ذاتی است و با علم خداوند تفاوتی ندارد، مرتکب شرک شده است.^{۱۰}

بنابراین علم غیب بالذات مخصوص ذات باری تعالی بوده که هیچ موجودی در این حیطه راه ندارد و مصلحت هم نبوده که دیگران از آن آگاه گردند و اگر کسی از انبیای الهی و امامان پاک علیهم‌السلام از غیب خبر می‌دهند، از طریق تعلیم الهی است که به آن اشاره می‌شود.

ب) علم غیب بالعرض: علم غیب بالعرض بخش دیگری از علم غیب است که پیامبران و اولیای الهی نیز از آن بهره‌مندند، و آن عبارت است از آن که بندگان صالح خداوند با ورود در گلستان ولایت الهی و قرب به مقام قدس کبریایی، دری به ملکوت آسمان‌ها بر رویشان گشوده شده که برای دیگران مخفی است و آیات بزرگ الهی را از آن در، مشاهده می‌کنند: *كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض*.^{۱۱}

بدین ترتیب پیامبران و اولیای الهی به حقایق هستی، در هرگونه شرایطی که وجود داشته باشند - به اذن خدای سبحان - واقف می‌گردند، اعم از آنهایی که تحت حس قرار دارند و یا بیرون از قلمرو حسی می‌باشند، مانند موجودات آسمانی و حوادث گذشته و وقایع آینده.

بنابراین، اگر گفته شد که انبیا و اولیای الهی علیهم‌السلام دارای علم غیب‌اند بدین معنا نیست که آن بزرگواران بالذات واجد این مقام می‌باشند، زیرا علم غیب بالذات - چنان‌که اشاره شد - مخصوص خدای سبحان است و بالعرض به انبیا و اولیای الهی نسبت داده می‌شود؛ چون آنان مظهر و آیت خدایند و صفات خداوند در آنها متجلی شده و در وجود آنان ظهور پیدا می‌یابد. باید توجه داشت علم غیب از قانون علت و معلول مستثنا نیست، ولی چنین آگاهی، علت عادی و طبیعی ندارد، بلکه از مجرای علت غیر عادی و غیر طبیعی به طرق ذیل، پیامبران و اولیا الهی از آن آگاه می‌گردند.

۱. این علم، گاهی مستند به وحی است؛ یعنی لفظ و معنا هر دو از جانب خدا می‌باشد. مجموع خبرهای غیبی قرآن شامل

حوادث و معارف از این قبیل است، همانند: خبر دادن از غلبه روم و امثال آن.^{۱۲}

۲. گاهی به وسیله فرشته‌ای که به‌صورت انسان تمثیل می‌گردد و پیامبران و اولیای الهی را از يك رشته امور پنهان از حس، مطلع می‌سازد. مانند تمثیل فرشته در کنار مریم علیها‌السلام^{۱۳} و گفت‌وگوی فرشتگان با حضرت ابراهیم و همسرش در کهولت و پیری

^۹ . العیزان، ج ۸، ص ۳۷۲ .

^{۱۰} . متشابهات القرآن، ص ۲۱۱ .

^{۱۱} . مانده: ۷۵ .

^{۱۲} . روم: ۲-۳ .

^{۱۳} . مریم: ۱۹-۲۰ .

برای اعطای فرزند^{۱۴} و آگاه شدن خانواده ابراهیم علیه السلام به وسیله فرشتگان از نابودی قوم لوط.^{۱۵}

14 . هود: ۷۱ - ۷۲ .

15 . همان: ۷۴ - ۷۶ .

۳. رؤیای صادقه از ابزار دیگر علم غیب می‌باشد که نمونه آن، آگاهی حضرت ابراهیم علیه‌السلام از ذبح اسماعیل است؛

ابراهیم علیه‌السلام از طریق رؤیا آگاه شد که از جانب خدا مأمور است که فرزند خود اسماعیل را ذبح کند و آن چنان به صحت خواب

خود ایمان داشت که مقدمات آن را فراهم ساخت.^{۱۷}

۴. عبودیت و قرب نوافل از علت‌های ماورای حس و طبیعت است؛ چنان‌که در حدیث قرب نوافل این مطلب به روشنی

بیان گردیده که خدای سبحان فرمود: هیچ بنده‌ای به چیزی واسطه به من تقرب نجوید که نزد من محبوب‌تر از آن چه بر او واجب

کردم باشد و همانا او به وسیله [نماز] نافله به من نزدیک شود، تا آنجا که من او را دوست بدارم و هنگامی که او را دوست بدارم،

سمع او شوم، که با او می‌شنود و چشم او گردم، که با او می‌بیند و زبانش شوم، که با آن سخن می‌گوید.^{۱۸}

کسی کو از نوافل گشت محبوب

به لای نفی کرد او خانه جاروب

درون جای محمود او نشان یافت

که فبی بسمع و بی بیصر نشان یافت^{۱۹}

از این رو علم ذاتی مخصوص خداوند است و بالعرض - که به تعلیم الهی است - مربوط به پیامبران و اولیای او می‌باشند.

فذا، مانع ندارد که گفته شود پیامبران و امامان علم غیب دارند، چون - به تعلیم الهی - از غیب آگاهند. همچنین، هرگاه پیامبر

آگاهی خود را از علم غیب نفی کند، بدان معناست که مستقلاً و ذاتاً عالم به غیب نیست و به وسیله آموختن، عالم به غیب

شده است.^{۲۰}

امکان علم غیب برای غیر خدا

در مورد امکان آگاهی از امور غیب و اثبات آن برای غیر خداوند سبحان، از دو طریق عقلی و نقلی، می‌توان استدلال کرد؛

به طوری که با آیات و روایات که علم غیب را مخصوص خدای سبحان می‌داند، تنافی نداشته باشد، زیرا بسیاری از آیات

و روایات آگاهی از اسرار غیب را برای انسان کامل که خلیفه خدای سبحان در زمین است، بیان فرموده، چه این که اطلاع از امور

غیبی، از نظر برهان عقلی نیز نه تنها مانع ندارد، بلکه اثبات شده است که به آن اشاره خواهد شد. در این زمینه به دو دلیل نقلی

و عقلی اشاره می‌شود.

الف) دلیل نقلی: آیاتی که به این موضوع پرداخته‌اند به دو دسته تقسیم می‌شود: يك دسته از آنها به طور کلی

آگاهی

پیامبران را از غیب، تصدیق کرده و می‌گوید: خداوند پیامبران خویش را از امور پنهان آگاه می‌سازد، همانند آیه:

«ما كان الله ليطلعكم على الغيب ولكن الله يجتبي من رسله من يشاء».^{۲۱}

16 . صافات: ۱۰۲-۱۰۳ .

17 . جعفر سبحانی، علم غیب، ص ۳۰ .

18 . اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۲، حدیث ۸ .

19 . گلشن راز، محمود شبستری، ص ۳۰، سعدی، تهران.

20 . علم امام، ص ۷؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۱۳۱ .

21 . آل عمران: ۱۷۹ .

«خدا شما را بر غیب مطلع نمی‌کند، ولی از فرستادگان خویش، هر که را بخواهد

برمی‌گزیند...».

بر اساس این آیه خداوند، بندگان عادی خود را از غیب آگاه نمی‌کند و این فضیلت برای پیامبران و بندگان برگزیده خداوند است.^{۲۲} و یا آیه:

«عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضى من رسولہ...»^{۲۳}
[خداوند] داناست، پس هیچ کس را بر غیب آگاه نمی‌کند، مگر بندگان که مورد

رضایت او باشند

و آنها عبارتند از فرستادگان او». مفاد این آیه نشان می‌دهد که علم غیب از آن خداوند است و او فرستادگان خود را از غیب آگاه می‌کند.^{۲۴} از این قبیل است آیه:

«و ما صاحبکم بمجنون...»^{۲۵}
[پیامبر] دیوانه نیست، فرشته را در افق روشن دیده است، او بر غیب بخیل نیست،

اگر صلاح باشد

به شما می‌گوید».

آیات فوق به خوبی نشان می‌دهد که پیامبران الهی به تعلیم خداوند توسط فرشته از غیب آگاهی می‌یابند و از آن جمله،

رسول گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله است که اگر مصلحت بدانند برای دیگران از غیب سخن می‌گویند. دسته دیگر، آیاتی است که به روشنی گواهی می‌دهند که پیامبران و یا برخی دیگری از بندگان خدا در مواردی از غیب خبر داده‌اند؛ از جمله خبر دادن حضرت یوسف علیه‌السلام از شفا یافتن چشم پدر به وسیله پیراهن او، هنگامی که یوسف علیه‌السلام در آخرین ملاقات خود را به برادران خویش معرفی کرد، پیراهن خویش را به آنان داد گفت: این پیراهن را ببرید و به صورت پدرم بیندازید که بینا می‌شود. همچنین، همین که کاروان از مصر خارج شد یعقوب علیه‌السلام در کنعان [که فاصله زیادی با مصر دارد] گفت: من بوی یوسف را می‌شنوم.^{۲۶}

آیاتی نیز وجود دارد که پیامبرانی مثل آدم علیه‌السلام،^{۲۷} نوح علیه‌السلام،^{۲۸} صالح علیه‌السلام، خضر علیه‌السلام^{۲۹} و... از غیب خبر داده‌اند. بنابراین، جای هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند که پیامبران الهی و یا عده‌ای خاص از دیگر بندگان خدا از طریق عبودیت و بندگی خالصانه، راه ارتباط به عالم ماورای حس را پیدا کرده و از غیب خبر داده‌اند. از این رو دلیلی وجود ندارد - بنابراین چه گفته شد - که علم غیب و یا خبر دادن از غیب از اسمای خاص خداوند باشد، و کسی به آن راه نیابد بلکه تعلیم الهی و راه‌های دیگری وجود دارد تا به آن راه دست یابد.

ممکن است این پرسش پیش آید که چرا این پیامبر بزرگ از آن فاصله - که بعضی هشتاد فرسخ و بعضی ده

22 . تفسیر تبيين، ج ۳، ص ۶۳؛ مجمع البيان، ج ۲، ص ۵۴۵ .

23 . جن: ۲۶ - ۲۷ .

24 . الميزان، ج ۲، ص ۱۲۹؛ تبيين، ج ۱۰، ص ۱۸۵ .

25 . تکویر: ۲۱ - ۲۲ .

26 . یوسف: ۹۲ - ۹۵ .

27 . نوح: ۲ .

28 . هود: ۶۴ - ۶۵ .

29 . کهف: ۶۵ .

روز راه
نوشته‌اند - بوی پیراهن یوسف را استشمام کرد، اما در نزدیکی خودش در کنعان، هنگامی که او را در چاه انداخته
بودند از آن
بی‌اطلاع بود و حوادثی که بر او گذشت آگاه نگردید.

پاسخ این است که علم پیامبران متکی به علم و اراده پروردگار است و آنجا که خدا بخواهد آنها می‌دانند ولو در دورترین نقاط جهان باشد و اگر اراده نکند نمی‌دانند ولو در نزدیکی و کنار او باشد. ممکن است این پرسش نیز پیش آید که این مطلب با علم حضوری پیامبر و یا امام چگونه سازگاری دارد؟ مهم‌ترین و مناسب‌ترین پاسخی که می‌توان داد این است که:

برخی از دانشمندان که از علم فعلی معصومان جان‌بداری می‌کنند، بر این باورند که بندگان برگزیده الهی، همواره از همه

امور مربوط به حال، گذشته و آینده آگاهند و چیزی از روی داده‌های جهان بر آنان پوشیده نمی‌ماند.^{۳۰} از نظر این گروه،

این‌گونه احادیث دلیل بر این مدعاست؛ چنان‌که امام صادق علیه‌السلام فرموده است:

«امیر مؤمنان علیه‌السلام بارها فرمود: ... زمان فرا رسیدن مرگ و پیش‌آمدهای ناگوار را

می‌دانم و از اصل

و نسب آدمیان و چگونگی داوری میان آنان آگاهی دارم، نه حوادث گذشته از دسترس من

دور است

و نه امور پنهان از دیده، برایم مستور می‌باشد... این‌ها همه دانشی است که خدا مرا از آن آگاه ساخته است».^{۳۱}

امام علی علیه‌السلام این بعد از علم غیبی را ویژه خود نمی‌شمارد، بلکه دیگر اعضای اهل‌بیت علیه‌السلام را در آن شریک می‌داند.^{۳۲}

روایات دیگری در باره امیر مؤمنان علیه‌السلام وجود دارد که دارای علم کتاب بوده و مطالب تورات و انجیل را به‌خوبی می‌دانند؛

اسرار نهفته آدمیان را آشکار می‌سازد و با هر کس به زبان خودش سخن می‌گوید و معنای نغمه پرنندگان و حیوانات را درمی‌یابد

و...^{۳۳} این‌ها بدان معناست که هیچ چیزی و هیچ رازی ناگشوده برای آنها باقی نمی‌ماند. این‌گونه نیست که امام گاهی نمی‌خواهد

و در نتیجه نمی‌داند، بلکه این خواستن و دانستن همیشگی است.

در مقابل نظریه فوق، برخی از اندیشمندان علم امام را مربوط به مشیت و اراده الهی می‌دانند^{۳۴} و به

روایاتی چند تمسک

جسته‌اند؛ از جمله:

«إذا اراد الامام أن يعلم شيئاً علمه الله ذلك».^{۳۵}

«هرگاه امام بخواهد چیزی را بداند، خداوند به او می‌آموزد».

این اندیشه بر آن است که پیامبران و امامان معصوم، به مرتبه‌ای رسیده‌اند که خواست آنان با مشیت و اراده

الهی پیوند

خورده است و اگر چیزی بخواهد و یا بدان توجه کند، چیزی را می‌خواهد و توجه می‌کند که خواست خداوند باشد، و آنچه را

که خدا نمی‌خواهد، آنان هم اراده نکرده و نمی‌خواهند:

«إن الله عزوجل جعل قلوب الانمة موردا لارادته فإذا شاء الله شأوه».^{۳۶}

«خداوند دل‌های امامان را جایگاه اراده خویش ساخته است؛ به گونه‌ای که هرگاه خدا

30 . ر.ك: المعارف السلطانية، ص ۵۷ - ۱۲۷؛ مظفر، علم امام، ص ۷۸ .

31 . اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۶ - ۱۹۷ .

32 . بصائر الدرجات، ص ۳۶۸ .

33 . اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۸ .

34 . ر.ك: اثبات الهداة، ج ۷، ص ۴۴۱ .

35 . اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۸ .

36 . تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۹ .

چیزی را

بخواهد، آنان نیز می‌خواهند».

در بعضی روایات در این باره، تعبیر قبض و بسط به کار رفته و چنین آمده است:
«بیسط لنا العلم فنعلم و یقبضُ عنا فلا نعلم»^{۳۷}.
«آن‌گاه که بساط دانش گسترده می‌شود، می‌دانیم و هنگامی که برچیده می‌شود، نمی‌دانیم».

یکی پرسید از آن گم گشته فرزند
که ای روشن روان پیر خردمند
زمصرش بوی پیراهن شنیدی
چرا در چاه کنعانش ندیدی
بگفت احوال ما برق جهان است
دمی پیدا و دیگر دم نهان است
گهی بر طارم اعلی نشینم
گهی بر پشت پای خود نبینم^{۳۸}

بنابراین، کسانی که علم امام را مربوط به اراده و مشیت الهی می‌دانند، علم حضوری امام را از شئون آن اراده و مشیت می‌دانند، چون علم امام هیچ‌گاه بدون مشیت خداوند نمی‌باشد، اراده و مشیت الهی عین علم امام است. هرگاه امام توجه بکند، اراده الهی به او تعلق می‌گیرد. لذا، با اراده همه چیز را می‌داند.
دلیل دلیلی نقلی دیگر از امام صادق است:
«خداوند در میان خود و امام و پیشوای خلق ستونی از نور قرار داده که از این طریق به امام می‌نگرد
و امام نیز از این طریق به پروردگارش رو می‌کند و هنگامی که بخواهد چیزی را بداند در آن ستون نظر
می‌افکند و از آن آگاه می‌شود»^{۳۹} و خبر دادن حضرت عیسی علیه‌السلام از شفا دادن بیماران، زنده کردن مردگان
و خیر دادن از ذخیره اشیا در خانه‌هاست»^{۴۰}.
از نمونه بارز دیگر آن، خبر دادن رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از رازی بود که یکی از زن‌های آن حضرت فاش کرده بود؛
پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را با یکی از همسران‌شان در میان نهاد و به او سفارش کرد که آن را فاش نکند، ولی او راز را با دیگران گفت.
پیامبر به همسرش گفت از رازی که به‌تو سپرده بودم فاش ساخته‌ای، همسرش تصدیق کرد و پرسید چه کسی تو را از واقعه آگاه ساخت. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«نبأی العلیم الخبیر»^{۴۱}.

«خدای دانا مرا آگاه ساخت».

دلایل نقلی دیگری در این زمینه وارد شده که گم شدن ناچه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از آن جمله می‌باشد؛ مردی در حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، در آن وقت ناچه آن حضرت گم شده، هرچه گشتند نیافتند. کسی که در حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، حضرت روی بدو کرد و گفت:
در کاروان شما مردی می‌گوید: چه پیغمبری است که می‌گوید: از آسمان‌ها به من وحی می‌رسد و او نمی‌داند شترش کجا است؟

37 . خصال صدوق، ص ۵۳۸ ، باب ابواب ثلاثین، ج ۳ .

38 . گلستان سعدی، ص ۸۴ .

39 . الغدیر، ج ۵ ، ص ۵۹ ؛ مصنفات شیخ مفید، ج ۴ ، اوایل المقالات، ص ۶۷ .

40 . آل عمران: ۴۵ .

41 . بقره: ۳۱ .

پیامبر فرمود: من هم همانند شمایم تا خدا مرا آگاه نکند چیزی نمی‌دانم. اکنون به من وحی شد که در فلان وادی
مهارش
به درختی گرفته و مانده است رفتند و آوردند.^{۴۲}

بنابراین، مضمون حدیث، بر آگاهی انبیا و اولیا از اسرار غیب دلالت دارد؛ یعنی هرگاه خواسته باشند، می‌توانند از این رحمت الهی برخوردار شوند.

آنچه از مجموع آیات و روایات به‌دست می‌آید، آن است که حصول علم غیب برای انبیا و اولیا نیز میسر است.

بدین معنی که امور غیبی را پیامبران الهی، به‌خصوص رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله از راه وحی و امامان معصوم علیهم‌السلام از طریق وراثت به‌دست می‌آورند چنان‌که امام هفتم علیه‌السلام در پاسخ سؤال از علم غیب گفته است:

«لا والله و ما هی الا وراثة عن رسول الله»^{۴۳}

(ب) امکان عقلی علم غیب: بسیاری از علما و دانشمندان، در مقوله علم غیب سخن گفته و امکان آن را برای غیر خدا

با برهان عقلی به اثبات رسانده‌اند؛ از آن جمله می‌توان به ابوحامد غزالی در احیاء العلوم^{۴۴}، شیخ الرئیس^{۴۵}، صدر المتألهین^{۴۶} و سید حیدر آملی^{۴۷} اشاره کرد. از آنجا که پرداختن به کلام هر یک از این بزرگان از توان این نوشتار خارج است، ناگزیر به بیان فشرده‌ای از گفتار آنها - که محتوای واحدی دارند - اشاره می‌شود.

حقیقت انسان (نفس ناطقه) ذاتا مجرد است و بر اثر حرکت تکاملی می‌تواند از قوه به فعلیت برسد و تا آنجا پیش رود که شباهت کامل به روح اعظم، یعنی عقل کلی عالم پیدا کند و در نتیجه با روح اعظم اتصال یابد؛ از این رو اگر کسی به عقل کلی عالم پیوند خورد و در آن گلستان گام نهاد، می‌تواند همه آنچه را که متعاقبا در ظرف زمان درآیند و یا از دیگران مخفی‌اند، یکجا بیابد. ابوحامد غزالی می‌گوید:

قلب انسان دو، در دارد: یکی به سوی عالم مُلک و شهادت که همان حواس پنج‌گانه باشد گشوده است، و یکی دیگر به سوی لوح محفوظ و عالم ملانکه باز گردیده و این مطلب با تأمل در رؤیا و اطلاع انسان در خواب بر بسیاری از آنچه که در آینده اتفاق می‌افتد و یا در گذشته صورت گرفته است به‌دست می‌آید.^{۴۸}

این‌سینا نیز، علم غیب را برای انسان ممکن دانسته است؛ با این بیان که، ما همه خواب‌هایی دیده‌ایم که دلالت بر امور مخفی یا حل مشکلات علمی یا وقوع حوادثی در آینده داشته و یا از دیگران آن‌گونه خواب‌هایی را شنیده‌ایم. این چیزی است که قابل انکار نمی‌باشد، با توجه به این‌که در خواب امکان دسترسی به غیب وجود دارد، مانعی نیست که در بیداری، کسانی باشند که بتوانند مثل آنچه که باید در خواب، نفس مشاهده می‌کند، در بیداری ببینند، زیرا، وقتی اشتغالات روح از طریق حواس کم شد، برای روح انسان، فرصتی دست می‌دهد که خود را از دست قوای طبیعی خلاص کرده و جانب قدس پرواز کند و صورت‌هایی را در آن جا ببیند. این‌گونه حالات برای انسان‌های عادی نیز در خواب و گاهی در بیماری رخ

43 . الغدیر، ج ۵، ص ۵۹ .

44 . احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۸ .

45 . اشارات و تنبیها، ج ۳، نمط هفتم، ص ۳۹۹ .

46 . شواهد الربوبیه، مشهد پنجم، اشراق دوم، ص ۳۴۱ .

47 . جامع الاسرار و منبع الابرار، ص ۴۳۸ .

48 . احیاء العلوم، ج ۳، ص ۲۱ .

شیخ اشراق نیز درباره آگاهی انسان از علم غیب معتقد است که هرگاه گرفتاری‌های حواس ظاهری کاهش یافت، نفس انسان از دست قوای طبیعی رهایی جسته و بر يك رشته امور غیبی تسلط می‌یابد. اگر انسان‌های کامل، مانند پیامبران و اولیا از غیب خبر دهند به‌خاطر صدا‌های دل‌انگیزی است که می‌شنوند و یا صورت‌های ملکوتی است که مشاهده می‌کنند و با آنان سخن می‌گویند، پس از غیب خبر می‌دهند.^{۵۰}

بنابراین، از نگاه عقلی نیز خبر دادن از غیب امری شدنی است. جایی که آگاهی از غیب برای انسان‌های عادی ممکن باشد، در امکان آن برای پیامبران و امامان معصوم علیهم‌السلام جای تردیدی باقی نخواهد ماند، چرا که نفس انسان به واسطه تجردش، به عالم فوق طبیعت سنخیت دارد و بر طبق استعدادش حقایق از آن عالم را مشاهده می‌کند و اشیا را در عالم مثال به همان صورت واقعی می‌بیند. در واقع این همان خواب‌های صریحی است که غالباً اهل صدق و صفا می‌بینند.^{۵۱}

بدین ترتیب همه انبیا و اولیای الهی طبق نص قرآن کریم و روایات اهل‌بیت و دلیل عقلی دارای علم غیب هستند و برای هر کدام بهره مخصوصی است که براساس استعداد و تجرد عقلی خود از آن بهره می‌گیرند. منتهی آنچه انبیا و اولیا از آن بهره می‌گیرند، بالعرض و در پرتو عنایت خداند است، نه بالذات. علم غیب بالذات مختص ذات باری تعالی است و بس.

چند مصداق از علم غیب رسول اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله

پس از بررسی ابعاد علم غیب و ثبوت آن برای غیر خداوند، به‌خصوص پیامبران و اولیای الهی، به مواردی از علم غیب پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله که در دوران حیات پر برکت‌شان در زمان‌ها و مناسبت‌های مختلف از آن خبر داده است، اشاره می‌گردد.

۱. تصرف گنج‌های کسری: عدی بن حاتم می‌گوید: حضور پیامبر گرامی بودم... او به من رو کرد و گفت:

«حیره»

(پایتخت ملوک عرب) را دیده‌ای؟ گفتم: اوصاف او را شنیده‌ام، اما ندیده‌ام. فرمود: چیزی نمی‌گذرد که کاروان ما به قصد

زیارت خانه خدا از «حیره» می‌گذرد و در این راه جز از خدا نمی‌ترسد. سپس افزود: اگر از عمری برخوردار شدی جزو گروهی خواهی بود که گنج‌های کسری را فتح خواهند کرد... عدی می‌گوید: از قضای الهی زنده ماندم و کاروان از همان مسیر حرکت

کرد و من جزو کسانی بودم که گنج کسری را فتح کردند.^{۵۲}

۲. خبر از شهادت امام علی علیه‌السلام: رسول گرامی اسلام پیش از ماه رمضان، در خطبه‌ای به‌بیان فضایل آن

ماه پرداخت،

از آن میان علی علیه‌السلام برخاست و پرسید که با ارزش‌ترین عمل در این ماه چیست؟ حضرت فرمود: پرهیز از محرّمات و... پس از آن

به گریه افتاد. علی علیه‌السلام فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: برای آنچه در این ماه برای تو پیش می‌آید، گویا می‌بینم در حال نماز

شقی‌ترین مردم همتای کشنده شتر صالح، محاسن تو را به خون سرت رنگین می‌کند.^{۵۳}

۳. مرگ ابوذر در تنهایی: در جنگ تبوک شتر ابوذر از کاروان عقب افتاد. ارتش اسلام، همراه با پیامبر

صلی‌الله‌علیه‌وآله جلو رفت.

50 . حکمة الاشراق، مقاله پنجم، ص ۲۴۰ .

51 . المیزان، ج ۱۱، ص ۴۲۱ و ۴۲۲ .

52 . مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۹؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۸۷ .

53 . بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۳۵۸ .

تا این‌که ابوذر تنها ماند، بالاخره شترش را رها کرد، تا خود را به ارتش اسلام و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برساند. ارتش اسلام پس از پیمودن مسافت جهت استراحت فرود آمدند. ناگاه شخصی از دور نمایان شد که تنها می‌آمد. حضرت فرمود: امید است ابوذر باشد.

تا این‌که کمی نزدیک‌تر شد همه دیدند ابوذر است و همه با خوش‌حالی گفتند به خدا سوگند ابوذر است. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

خدا ابوذر را رحمت کند تنها راه می‌رود و تنها می‌میرد. سالیان طولانی گذشت ابوذر به دستور عثمان به بیابان «ربذه» تبعید شد

و در همان‌جا دور از اجتماع و آبادی با وضع رقت بار جان داد.^{۵۴}

۴. جنگ زبیر با علی علیه‌السلام: در جنگ جمل علی علیه‌السلام به زبیر گفت: آیا به‌خاطر داری که يك روز من و تو در سقیفه و گروهی از انصار بودیم و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به تو گفت آیا علی را دوست داری، پاسخ دادی چه چیز مانع دوستی من نسبت به علی علیه‌السلام است. حضرت فرمود: به‌زودی بر او خروج می‌کنی و با او می‌جنگی، درحالی‌که تو ستم‌گری. زبیر کلام امام علی علیه‌السلام را تصدیق کرد...^{۵۵}

۵. عایشه و عبور از حوآب: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به همسرش عایشه فرمود: گویا می‌بینم که به قصد جنگ با علی از حوآب عبور می‌کنی و سگ‌های آن‌جا به تو حمله می‌کنند، تو با علی علیه‌السلام می‌جنگی، در حالی که در این جنگ تو ستم‌گری. ای عایشه مبادا چنین کنی! تا این‌که بعد از گذشت زمان چنین واقع شد، عایشه در مسیر راه که قصد نبرد با علی علیه‌السلام داشت، سگ‌های «حوآب» او را به یاد کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله انداخت.^{۵۶}

۶. علی علیه‌السلام و جنگ با سه گروه: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام خبر داد که تو با سه گروه ستم‌گر، پیمان‌شکن و مرتد نبرد خواهی کرد.^{۵۷}

۷. فتح مکه: قبل از فتح مکه «حاطب بن ابی‌طلحه» نامه‌ای به مردم مکه نوشت و به‌دست زنی به‌نام «ساره» داد تا به مشرکان مکه برساند و آنها را از حمله قریب‌الوقوع لشکر اسلام آگاه سازد و آن زن نامه را در میان گیسوان خود پنهان کرد و به قصد مکه به راه افتاد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله امام علی و بعضی دیگر از مسلمانان را به سراغ او فرستاد، و فرمود: در منزل‌گاهی که نامش روضه «خاخ» است به چنین زنی برخورد می‌کنید که نامه از حاطب به مشرکان مکه دارد، نامه را از او بگیرید، و آنها آمدند و او را یافتند، او در آغاز انکار کرد، ولی سرانجام لب به اعتراف گشود و نامه را از او گرفتند.^{۵۸}

خلاصه و نتیجه سخن آن که انبیا و اولیای الهی علمی دارند که اصطلاحاً به آن علم غیب خوانده می‌شود و دیگران از آن محروم می‌باشند. طبق روایات و آیات و شواهد تاریخی پیامبر اعظم از این علم برخوردار بوده است که موارد از آن ارائه گردید. هم‌چنین روشن شد که علم غیب خداوند ذاتی است و انبیا و اولیا با تعلیم و اراده الهی از این موهبت برخوردارند و آنچه را برخی تصور می‌کنند که اثبات علم غیب برای غیر خدا نوعی شرک محسوب می‌گردد، بی‌اساس می‌باشد.

54 . سیره این‌هشام، ج ۲، ص ۵۲۳ - ۵۲۴ .

55 . مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۶۶ .

56 . پیشین، ص ۱۲۰ .

57 . تاریخ یعقوبی، ص ۱۷۳؛ سیره حلبی، ص ۲۷۸ .

58 . کشف الاسرار، ج ۱۰، ص ۶۷ .

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. حر عاملی، اثبات الهدای، قم: المطبعة العلمية.
۳. کلینی، اصول کافی، قم: انتشارات مصطفوی.
۴. طباطبائی، محمدحسین، المیزان، بیروت: مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۲ ق.
۵. شیخ مفید، اوایل المقالات، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۱۴.
۶. غزالی، ابوحامد، احیاءالعلوم، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۴.
۷. راوندی، قطب‌الدین، الخراج و الجرایح، قم: مؤسسه امام مهدی، ۱۴۰۹.
۸. ابن‌سینا، شیخ‌الرئیس، اشارات و التنبیها، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
۹. ابن‌اشیر، عزیزالدین، اسدالغابه، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۳.
۱۰. امینی، عبدالحسین، الغدير، بیروت: چاپ سوم، دارالکتاب العربی، ۱۳۸۷ ق.
۱۱. شیخ مفید، امالی، طبع نجف اشرف.
۱۲. نجفی، لازی عبدالحسین، المعارف السلمائیة، تحقیق محمد جمیل حمود، بیروت: ۱۴۱۴.
۱۳. مجلسی، بحارالانوار، بیروت: مؤسسه الوفاء.
۱۴. صفاری قمی، محمد، بصاید الدرجات، قم: مکتبه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴.
۱۵. جوادی آملی، عبدالله، تحریر تمهید القواعد، انتشارات الزهراء، چ اول، ۱۳۷۲.
۱۶. علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، انتشارات اسلامیة.
۱۷. شیخ طوسی، تبيان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیا التراث العربی.
۱۸. زبیدی، تاج العروس، بیروت: منشورات دارالمکتبه الحیاه.
۱۹. احمد بن یعقوب، تاریخ یعقوبی، تهران: علمی فرهنگی، چ هفتم، ۱۳۷۸.
۲۰. ابی‌جعفر محمد بن جریر، تاریخ طبری، بیروت: مؤسسه اعلمی، ۱۴۰۹.
۲۱. آملی، سید حیدر، جامع الاسرار و منبع الایثار، تهران: چ دوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۲. سهروردی، شهاب‌الدین، حکمت الاشراق، به تصحیح و مقدمه هنری کرین، انجمن فلسفه ایران، ۱۳۹۷ ق.
۲۳. شیخ صدوق، خصال صدوق، تهران: دارالکتب اسلامیة.
۲۴. سیرة ابن‌هشام، بیروت: دارالوقاف، ۱۹۰۰.
۲۵. یرهان‌الدین، سیرة حلبی، طبع مصر، ۱۳۴۹.
۲۶. شرح تجرید الاعتقاد، ترجمه علامه شعرانی، تهران: انتشارات اسلامیة، ۱۳۵۳.
۲۷. بحرانی، ابن‌میثم، شرح نهج‌البلاغه، قم: مرکز نشر اعلام اسلامی.

- ۲۸ . صدر المتألهين شيرازي، شواهد الزبويه، نقد و تصحيح جلال الدين اثنياني، مركز نشر دانشگاهي، چاپ دوم، ۱۳۶۰ .
- ۲۹ . نيشابوري، صحيح مسلم، مؤسسه نشر و الطباعه عزيز الدين، ۱۴۰۷ .
- ۳۰ . مظفر، محمدحسين، علم امام، ترجمه علي شيرواني، تهران: الزهراء، بی تا.
- ۳۱ . سبحاني، جعفر، علم غيب، دارالکتب الاسلاميه، ۱۳۹۳ .
- ۳۲ . ميبدی، رشيدالدين، كشف الاسرار و عده الايرار، اميرکبير، ۱۳۷۶ .
- ۳۳ . گلستان سعدي، انتشارات صفی عليشاه، چاپ مرو، ۱۳۶۶ .
- ۳۴ . لسان الغيب ابن منظور، بيروت: دار احيا التراث العربي.
- ۳۵ . احمد حنبل، مسند، بيروت: المكتب الاسلامي، دارصادر.
- ۳۶ . خوئی، حبيب الله، منهاج البراعه في شرح نهج البلاغه، بنياد فرهنگي امام مهدي «عج».
- ۳۷ . ابن شهر آشوب مازندراني، محمد بن علي، مشاهبات القرآن، قم: انتشارات بيدار.
- ۳۸ . طبرسي، مجمع البيان في تفسير القرآن، بيروت: مؤسسه اعلمي.
- ۳۹ . حاكم نيشابوري، المستدرک، بيروت: دار الفكر، ۱۴۱۲ .